

## دیگر طالبی نمی خورم!

مترجمان «سازده کوچولو» زیر ذره بین نقد

شهرام اقبال زاده (راز آور)

چند سال پیش، هنگامی که دریافتیم شمار ترجمه‌های سازده کوچولو در حال افزایش است، بر آن شدم که به نقد تطبیقی آثار ترجمه شده بپردازم. حاشیه‌های زیادی بر ترجمه‌ها زدم و به عنوان نمونه، چند مورد را در این پیش درآمد آوردم و کار را برای بررسی اولیه، به شورای نظری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تحویل دادم تا در صورت پذیرش، نقد و بررسی همه ترجمه‌ها به صورت کامل انجام گیرد. سرانجام، شورای نظری پاسخ داد که چنین مواردی خارج از قلمرو کاری آن‌ها قرار می‌گیرد و آن را کاری آموزشی - دانشگاهی به شمار آورد. من هم که تنها تخصصم آغاز کردن کارهای مختلف و ناتمام رها کردن آن‌هاست، از صرافت انجام کار، افتادم.

بی‌گمان، اگر امروز کار را شروع می‌کردم، تفاوت‌هایی در چند و چون انجام کار دیده می‌شد. باری، آنچه را چند سال پیش نگاشته‌ام، اکنون در معرض نقد و بررسی خوانندگان ارجمند می‌گذارم. باشد که مرا و دیگران را نیز از خبط و خطاهایم با انتشار نقد و نظرهای‌شان آگاه کنند و زنده بمانند تا با دقت و مسئولیت بیشتری در نقدهای آتی اگر عمری و توانی و وقتی و حالی و ذوقی باشد - به کار ادامه دهم؛ زیرا که مدت‌هاست شوق و ذوق کار نقد، از وجود من رخت بریسته است!

در عین حال، فهرست کامل ترجمه‌های ایرانی (فارسی و کردی) در پایان نقد آمده، برای سخنرانی در شهر کتاب روزآمد شده است.

اشاره:

## اشاره

چهارمین جشنواره نقد کتاب، در آبان ماه سال ۱۳۸۶ برگزار شد و طی آن، در بخش کودک و نوجوان، نقد «دیگر طالبی نمی خورم»، نوشته شهرام اقبال زاده (راز آور)، به عنوان نقد برگزیده شناخته شد.

به همین بهانه، به سراغ ایشان که یکی از صاحب نظران نقد و پژوهش در عرصه ادبیات کودک و نوجوان هستند، رقتیم تا گفت‌وگویی راجع به نقد و بررسی اجمالی وضعیت آن حوزه ادبیات کودک ایران داشته باشیم.

## سوی تاریکی‌ها مرو خورشیدهاست

## گفت و گو با شهرام اقبال زاده

مسعود ملک یاری

ملک یاری: می‌دانیم که در مرحله اول، هر کس که به متنی واکنش نشان می‌دهد. به نوعی مانند یک منتقد ادبی عمل کرده است. اما می‌دانیم که واکنش متکی بر احساسات یا شمع صرف و شهود خام به متن، نمی‌تواند عواملی را که منجر به آن واکنش شده است، توضیح دهد. حال آن که نقد عملی - کاربردی مبتنی بر یک یا چند نظریه ادبی، واضح و عاری از تناقض است و به نحوی مستدل و انضمامی، سازمان‌دهی و تعبیرات خود را شرح می‌دهد. به نظر شما نقدهایی که امروز در عرصه ادبیات کودک و نوجوان نوشته می‌شوند، چه قدر مبتنی بر تلقی اخیرند؟

اقبال زاده: بله، موافقم. هر واکنشی در برابر یک متن ادبی همراه با نوعی برداشت یا به گفته شما نقد است، اما بیشتر این واکنش‌ها را باید با مسامحه و اغماض، نقد بدانیم. کسی چون آدورنو، هر نوع واکنشی به متن ادبی را «نقد ضمنی» به شمار می‌آورد، اما در قلمرو شناخت‌شناسی و هم‌چنین فلسفه علم، ما دو نوع شناخت را از هم تفکیک می‌کنیم؛ اول، شناخت



حسی که همان شناخت ضمنی و تلویحی است که بر پایه تجربه شخصی افراد و محدود به محدوده تجربه این یا آن فرد است که گاهی مطالعاتی هم در زمینه مورد نظر دارند، اما کم‌تر نظام‌مند، روشمند و هدفمند است و مبتنی بر رویکرد خاص و مدونی نیست. دوم، شناخت منطقی و علمی که شناختی مبتنی بر نظام یا نظام‌های نظری مدون و خاصی و دارای چارچوب و روش معینی است و می‌توان دریافت که نقد، صاحب رویکرد است و الزاماً صاحب مکتب خاص که این‌ها استثنا هستند و عمری می‌گذرد تا کسی بتواند نظام یا مکتب نظری خاصی را بنیان بگذارد؛ طوری که فوکو می‌گوید: افراد مرجع، محدود و معدودند و تصریح می‌کند که از قرن نوزدهم تا بیستم، بیشتر صاحب‌نظران، با وجود اختلاف نظرشان با مارکس و فروید، به نوعی از این‌ها متأثرند، چه به عنوان موافق و پیرو و چه منتقد مخالف.

در فلسفه علم نیز دو سطح از دانش (یا شخصیت) را از هم تفکیک می‌کنند؛ دانش ضمنی (implicit knowledge) و دانش روشن و صریح و مدون (explicit knowledge). آشکار است بین این دو دانش یا شناخت، دیوار چین قرار ندارد و امروزه نظریه معتبری از گذرگاه تعمیم تجربه‌های فردی و جمعی مبتنی بر استقرا از سویی و محک نظری صوری و قیاسی از سوی دیگر، خود را طرح و اگر بتوان گفت- تثبیت می‌کند و شناخت افراد در گستره وسیعی از دو سر این طیف قرار می‌گیرد؛ به ویژه در ادبیات که بحث سلیقه و ذوق هم مطرح است که نقدهای ذوقی، گاهی در سطح همان شناخت حسی و فردی می‌مانند و گاه چون به هر حال مبتنی بر مطالعات فردی کمابیش نظام‌دار و هدفمند است، به رویکردهای علمی نزدیک می‌شوند. گرچه امروز وقتی از واژه «علمی» صحبت می‌کنیم، با توجه به مناقشات و شک بی‌حد و مرز پست‌مدرنیستی، خود «علم» نیز مورد پرسش و تردید قرار می‌گیرد. اما به ساده‌ترین بیان اگر بخواهیم با اغماض سخن بگوییم، نقدی که به گفته شما تنها به «احساسات و شمع و شهود» نباشد و دارای چارچوب نظری مستحکم و روشنی باشد و نظام‌مند، روشمند و هدفمند باشد، و از آب‌شخور نظریه‌های مدون و شناخت شده سیراب شده باشد، نقدی با رویکرد علمی به شمار می‌آید. اما مرز بین «نقد» ذوقی و علمی بین صفر و صد نیست، بلکه گستره وسیع صفر تا صد است! با این تفصیل، در قلمرو ادبیات کودک- در عین حال که از نظر معرفت‌شناسی عمومی، خارج از چارچوب شناخت‌شناسی بشری نیست، اما مرزها و تفاوت‌ها و ویژگی‌های خود را دارد- کم‌تر با قاطعیت می‌توان از منتقدانی با رویکردی کاملاً روشن و مدون و بری از تناقض نام برد؛ هر چند منتقدانی داریم که از شناختی کمابیش منسجم و روشن- در چارچوب معرفت‌شناسی عام- برخوردارند و نقدهای قابل قبول و خوبی می‌نویسند و منتقدانی که برخی ویژگی‌ها و تمایزات نقد بزرگسالانه و نقد مربوط به ادبیات کودک را تا حدی شناخته‌اند، اما هنوز دارای رویکرد روشن و معینی در ادبیات کودک نیستند. به عبارتی، ما دوران گذار از خامی و شناخت حسی، به سمت شناخت روشن و جهت‌دار علمی را می‌گذرانیم و گاهی گذار از شناخت عام ادبیات به شناخت خاص قلمرو ادبیات کودک را. یعنی ما فرآیند انتقال را طی می‌کنیم (آن هم با بحران‌ها و تناقضات خاص خود) و این تحول هم نسبت به دو- سه دهه پیش که نقدها بیشتر ایدئولوژیک و مبتنی بر افشاگری و تقیب یا تکریم و تجلیل بود، محکم و استوار به پیش است؛ هر چند بی‌انصافی نکنم گاه پیش از انقلاب هم، نقدهای ذوقی نزدیک به عیارهای علمی- هر چند انگشت‌شمار- داشته‌ایم. من یک دهه اخیر را نقطه عطفی در تحول کیفی نقد ادبیات کودک ایران می‌شمارم که بازتاب خود را در شکل‌گیری کتاب ماه کودک و نوجوان، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان و در یکی- دو سال اخیر، در فصلنامه روشنان، نشان داده است. برای رسیدن به رویکرد مورد نظر شما، منتقدان ما باید سنت و مدرنیته و ویژگی‌های کودک‌دو دوران کودکی در جامعه سنتی و جامعه مدرن و ریشه‌ها و پیشینه‌های کم‌رنگ ادبیات کودک- اگر وجود داشته باشد، که دارد و بیشتر شفاهی و فولکلوریک است تا نوشتاری- در ایران و جهان بشناسند و به گفت و شنودی انتقادی با آن دست بزنند تا نسبت خود را- از نظر تاریخی و نه فردی- با آن تعریف کنند و خوشحالم بگویم که این حرکت، به صورتی جدی آغاز شده، و به پرسش‌ها و چالش‌های جدی دامن زده است؛ هر چند شمار این افراد در بهترین حالت، از تعداد انگشتان دو دست فراتر نمی‌رود.

**ملک‌یاری: نقش نظر و نظریه را در نقد یک اثر چه قدر می‌دانید؟ اصولاً قائل به تفاوت ماهوی نظر و نظریه هستید و سهم هر کدام را چه قدر می‌دانید؟**

**اقبال‌زاده:** پرسش بسیار خوب، دقیق و آگاهانه‌ای است؛ چون در سطح عمومی و رسانه‌ای و بحث‌های ژورنالیستی- و گاهی جنجالی و تبلیغی- تا دل‌تان بخواهد ما «صاحب‌نظر» داریم، اما «صاحب‌نظرانی» که صاحب «نظریه» نیستند. گذشته از طنز و مطایبه، ما در زمینه ادبیات- اعم از بزرگسال یا کودک و نوجوان- دارای صاحب‌نظران با صلاحیتی هستیم که از نظر معرفت‌شناسی عمومی، آگاهی لازم از ادبیات خودمان و جهان را دارند، اما هنوز دارای نظریه‌پردازی مستقل و صاحب مکتب مستقل نیستیم؛ گرچه آثاری داریم که کوشیده‌اند به صورتی این مقوله را- مقوله نظریه‌پردازی- سامان دهند و از این حیث قابل تأمل‌اند و حتی مقاله‌های اندیشگی تأمل (تأمل برانگیز) داریم که در غرب، آن را Essagg می‌نامند که میشل موتی فرانسوی، در واقع واضع و بنیانگذار آن بود؛ یعنی مقاله‌هایی که بر طرح اندیشه‌ای ژرف و نو استوارند

## اقبال‌زاده:

به سبب

نو بودن قلمرو

نقد ادبی در

ادبیات کودک و

نبود مبانی معرفتی

روشنی در نزد

منتقدان- و

اکثراً بدون درک

روشن فلسفی-

دسته‌بندی

و تشخیص

رویکردهای معین

بسیار دشوار-

اگر نگویم

غیر ممکن-

است.





## اقبال زاده:

**منتقد باید بدون پیش داوری  
(منظورم از پیش داوری، داشتن نظریه  
با رویکرد نیست، بلکه پیش داوری نسبت  
به اثر و یا دقیق تر بگویم متن است)،  
بر خوانش و بررسی متن بپردازد و  
به گونه ای در پی ارتباط همدلانه و  
کشف ویژگی های زیباشناختی و  
سرانجام لایه های معنایی آن بپردازد و  
متناسب با ویژگی ها و  
عناصر ساختاری متن، به نقد،  
تحلیل آن بپردازد**

هم بیشتر به صورت توصیفی و گاهی با اظهار نظرهای در حد چند سطر و یا حداکثر یک پاراگراف)، اما نظام نظری و دستگاه اندیشه گی خاص و مدونی، پس پشت نوشته شان نیست- و البته این به منزله نفی ارزش برخی از این آثار نیست- و منتقد و تحلیل گر بیشتر خواسته است یا دانش خود را نشان بدهد و یا مبانی نظری تحلیل خود را برای بررسی آثار این یا آن نویسنده و یا این یا آن شاعر روشن کند. ما در این زمینه منتقدان خوب و جسوری داریم که از «من می اندیشم، پس هستم» دکارت گذشته و به «شجاع باش، بیندیش» کانت رسیده اند و مهم تر از آن شجاعانه و صریح، نظریات شان را بیان می کنند- منظوم شجاعت سیاسی نیست که نوع این جسارت و بیان آن متفاوت است و ترجیح می دهم مصداق های آن را همراه با شرح و تحلیل چند تن از این منتقدان بیان کنم (البته برخی از آن ها، گاه مرز شجاعت و بی پروایی را با هتاک و توهین و تهمت خلط می کنند) که گاه با نوعی مندلیفی اندیشی، می توان گفت احتمالاً نامش «هلیوم» است!!

ملکیاری: هر منتقد دارای جهان بینی ویژه ای است که ناخودآگاه او را به سمت نظریات ادبی ویژه ای سوق می دهد. به نظر شما منتقد زیرک و آگاه، چه طور می تواند فارغ از علایق خویش، بنابر آن چه می طلبد، زیرساختی مناسب برای نقد یک اثر سراغ کند؟

**اقبال زاده:** آشکار است که هر منتقد هر چه قدر به همه رویکردهای مختلف نقد ادبی تسلط داشته باشد، در برآیند نقدهای خود، با رویکرد خاصی بیشتر دمخور است یا آن را به کار می گیرد. البته این به منزله آن نیست که منتقدانی نداریم که بتوانند بنا به نوع اثر، از رویکردهای متفاوت بهره بگیرند، اما کم پیش می آید که یک منتقد توانمند و آگاه را نتوان در رویکرد خاصی طبقه بندی کرد. مثلاً دکتر حسین پاینده بیشتر رویکردی بر پایه مطالعات فرهنگی دارد. دکتر علی عباسی بیشتر از نوعی رویکرد ساختارگرایانه استفاده می کند. **فرزان سجودی** از رویکردی نزدیک به **دریدا** و **یا مراد فرهادپور** و **امید مهرگان**، بیشتر برداشتی رادیکال از مکتب فرانکفورت دارند. در ادبیات کودک چنین مرزبندی روشنی در منتقدان دیده نمی شود؛ هر چند با احتیاط و تردید می توان گفت، برخی از آن ها به **فلان** یا **یهمان** رویکرد نزدیک ترند. همان طور که گفتیم، به سبب نبودن قلمرو نقد ادبی در ادبیات کودک و نبود مبانی معرفتی روشنی در نزد منتقدان- و اکثراً بدون درک روشن فلسفی- دسته بندی و تشخیص رویکردهای معین بسیار دشوار- اگر نگویم غیر ممکن- است. شاید با آوردن نمونه ای حرفم را روشن کنم. مثلاً **جک زاپیز** منتقد مطرح و برجسته ادبیات کودک را می توان نزدیک به چپ های فرانکفورتی به شمار آورد (برخی فرانکفورتی میانه و حتی متمایل به راست هستند، از جمله **هابرماس** که برخی ها در ایران او را مارکسیست!!! قلمداد می کنند. در حالی که فرانکفورتی ها به این دلیل فرانکفورتی اند که دیگر مارکسیست نیستند). گرچه کسانی چون **مارکوزه** تعلق خاطری به مارکس دارند که آن را با نظریات فرویدیستی در هم می آمیزد یا **اریک فروم** ...

باری، اما منتقد باید بدون پیش داوری (منظورم از پیش داوری، داشتن نظریه با رویکرد نیست، بلکه پیش داوری نسبت به اثر و یا دقیق تر بگویم متن است)، بر خوانش و بررسی متن بپردازد و به گونه ای در پی ارتباط همدلانه و کشف ویژگی های

## اقبال زاده:

**منتقدان ما باید سنت و مدرنیته و ویژگی های کودکی و دوران کودکی در جامعه سنتی و جامعه مدرن و ریشه ها و پیشینه های کم رنگ ادبیات کودک- اگر وجود داشته باشد، که دارد و بیشتر شفاهی و فولکلوریک است تا نوشتاری- در ایران و جهان بشناسند و به گفت و شنودی انتقادی با آن دست بزنند تا نسبت خود را- از نظر تاریخی و نه فردی- با آن تعریف کنند**

زیباشناختی و سرانجام لایه‌های معنایی آن بپردازد و متناسب با ویژگی‌ها و عناصر ساختاری متن، به نقد، تحلیل آن بپردازد یعنی در آغاز منتظر بماند تا اثر خود را بر او بنمایاند، یعنی متن خود بر او مکشوف شود و چهره بگشاید؛ همان چیزی که مولانا می‌گوید: «بنمای رخ ...» منتظر دیدار و ملاقات با معشوقی که نامش متن ادبی است، باشد و دیگر با آگاهی و همدلی با متن همراه نشود، متن «پریروی است که تاب مستوری ندارد»؛ گرچه متن‌های برجسته و ادبیات والا، همواره چندلایه و چندوجهی‌اند و اگر باز از ادبیات زیبای فارسی بهره بگیریم، یعنی آثاری هزار جلوه هستند که - اگر اشتباه نکنم - و از زبان **فروغی بسطامی** بهره بگیرم «با هزار جلوه برون آمدی که من با هزار دیده تماشا کنم تو را» آن‌چه در رویکرد پدیدارشناختی، شناخت بدون پیش‌داوری خود «پدیده» یا «پدیدار» و در این‌جا متن ادبی است. مقوله‌ای که بارت کوشید آن را با زبان و بیان دیگر و با طرح تز «مرگ مؤلف» بیان کند - که در تهران البته با حذف کامل مؤلف و با بیانی دیگر قتل و دفن مؤلف همراه شد. در حالی که منظور بارت آن است که مؤلف، بیشتر نقش کاتب را دارد و متن‌های مختلف را با هم ترکیب می‌کند تا متنی جدید بیافریند؛ آن‌چه ابتدا **میخائیل باختین**، نظریه‌پرداز بزرگ ادبی، در رویکرد «تداخل متن‌ها یا پیوند بینامتنی» مطرح کرد و **ژولیا کریستوا** کوشید آن را گسترش دهد و بارت نیز کمابیش از همین نظر متأثر بود؛ یعنی بررسی اثر فارغ از شناخت زندگی خصوصی فرد نویسنده - هر چند در نگاهی گسترده (چه مبتنی بر نظریه **باختین** و چه **دریدا**، یکی از عناصر مؤثر و حاضر در متن نویسنده مستتر یا ظاهراً در متن است؟، آن‌چه **بارت** متأخر - **بارت** پساساختارگرا - آن را «وارد شدن نویسنده از در پشتی» می‌گوید و **فوکو** نیز حضور نویسنده در متن می‌خواند (و الزاماً زندگی روزمره نویسنده - که در تحلیل‌های کلاسیک و روان‌کاوانه فرویدی هنوز اهمیت خاص خود را دارد - و در بررسی جامعه‌شناختی اثر هنوز اعتبار ویژه‌ای دارد (خلاف نگاه‌های موجی و تابع تب و مد روز). البته به شرط آن‌که هنوز نشانه‌ها از متن اخذ شود و نشانه‌های پیوند ساختاری با کل متن و عناصر جدایی‌ناپذیر آن داشته باشند.

آن‌چه در نقد جامعه‌شناختی در ادبیات کودک اهمیت دارد، چگونگی بر ساختن یک متن یا ساختار ادبی برای مخاطب است و اجزای مرتبط به زمینه‌های اجتماعی که کودک درون متن و نه زمینه‌های موجود و تاریخی که منتقد خود در آن زندگی می‌کند؛ هر چند در تاریخ‌گرایی نوین، منتقد همواره با نگاهی امروزی و حتی گاه از منظر آینده، یک متن را می‌کاود!

**ملک‌یاری:** عبارت معروفی هست با این مضمون که «منتقد کتاب را با عشق می‌خواند و بی‌رحمانه نقد می‌کند.» به نظر شما منتقدان ما در حوزه ادبیات کودک، چه قدر با این دید و روش به کار نقد می‌پردازند؟

**اقبال زاده:** راستش خیلی متوجه این واژه یا اصطلاح «بی‌رحمانه» نشده‌ام؛ اما اگر منظور از بی‌رحمانه، بیان شفاف و صریح نظریات باشد، موافقم. اگر منتقد صریح و بی‌پرده سخن نگوید که دیگر منتقد نیست؛ گرچه باید صراحت و بی‌پردگی را از پرده‌داری و هتاک‌گری جدا کنیم - هر چند در نقدهای پوزیتویستی محض و یا توصیفی، هم‌چون رویکردهای فرمالیستی و ساختارگرایی، واژه یا اصطلاح «بی‌رحمانه» یا «بی‌پرده» سخن گفتن، چندان محلی از اعراب ندارد، بلکه با نهایت خونسردی و فاصله‌گیری از متن یعنی نقدی - که چیزی جز بررسی ساختارهای زبانی و برجستگی‌های زبان نیست و در ایران نیز حدود دو دهه است که بدون درکی روشن و ژرف از آن، تحت عنوان «ادبیت» و «زبانیت» - به ویژه در شعر - مطرح می‌شود بیش از آگاهی بسیاری از کاربران، نشان‌دهنده درک نازل و حتی جهل برخی از آن‌هاست و گاه جهل و کسب بدون درک پشتوانه فکری و فلسفی رویکرد فرمالیستی و ساختارگرایی که به هر حال دارای چارچوب و مبانی شناخته شده‌ای است و در شناخت عناصر ادبی و اجزای ساختاری متن کارآمد و سودمندند، بی‌پردگی و بی‌پروایی و جسارت در نقد را به ویژه در نقدهای تحلیلی و تبیینی، جزء ذاتی نقد می‌دانم؛ چه اثری یا به عبارتی دقیق‌تر «متنی» را بیسنندیم، چه نپسنندیم. به هر حال نقدهای قوی و تأثیرگذار، معمولاً بر آثار قوی و والا نوشته می‌شوند که منتقد با آن همدل و همراه می‌شود و من خودم بیشتر به سمت چنین نقدهایی گرایش دارم. گرچه گاه برخورد با آثار ضعیف، به ویژه اگر از سوی نویسنده‌های مطرح نوشته شوند، ضروری است. زیرا باعث گمراهی و سردرگمی خوانندگان خود می‌شوند؛ به ویژه در بین مخاطبان کودک و نوجوان! نقد خوب و علمی همواره روشنگر و راه‌گشاست و روشنگری با تاریکی و پرده‌پوشی یک‌جا جمع نمی‌شود. به این معنی، با شما موافقم که همواره باید «بی‌رحمانه» روشن سخن گفت و پرتوافشانی کرد و در اندیشه عمیقاً ایرانی، نور، وظیفه‌اش راندن تاریکی و دفع ظلمات است و با این سخن مولانا، حرفم را به پایان می‌برم: «سوی تاریکی مرو، خورشیدهاست!» نقد نور است و منتقد نورافکن!

**ملک‌یاری:** سپاس گزارم که وقت‌تان را در اختیار کتاب ماه کودک و نوجوان قرار دادید. اگر مطلبی هست، بفرمایید.  
**اقبال زاده:** نکته‌ای را فراموش کردم؛ اگر پیگیری‌های صمیمانه دوستان جوان دوره جدید کتاب ماه کودک و نوجوان نبود، دل و دماغی برای نوشتن نقد در من باقی نمانده بود و انتشار نقد «دیگر طالبی نمی‌خورم» - مترجمان شازده کوچولو زیر ذره‌بین نقد، مرهون همت و پیگیری آن‌ها بود و حق آن بود که جایزه به آن‌ها تعلق گیرد! پیروز و پایدار باشید.

## اقبال زاده:

آن‌چه در

نقد جامعه‌شناختی

در ادبیات کودک

اهمیت دارد،

چگونگی بر

ساختن یک متن یا

ساختار ادبی

برای مخاطب است

و اجزای مرتبط به

زمینه‌های اجتماعی

که کودک درون

متن و نه زمینه‌های

موجود و تاریخی

که منتقد خود

در آن زندگی

می‌کند؛ هر چند

در تاریخ‌گرایی

نوین، منتقد

همواره با نگاهی

امروزی و حتی

گاه از منظر آینده،

یک متن را

می‌کاود!